

سؤال و جوابات شما
پاسخ های استاد علوی

و ناسخ
پرست

{ امتحان مردم کوفه }



LESANSEDPGH.IR

پایگاه اطلاع رسانی و دفتر نشر آثار
حجت الاسلام و المسلمین
سید حسن علوی

**پرسش:**

مردم کوفه به جایی رسیدند که مجبور شدند بین جان خود و امام خود یکی را انتخاب کنند. آیا امتحان ولایت برای همه همیشه اینقدر سخت است؟

پاسخ:

(امتحان مردم کوفه) در ابتدا اینقدر سخت نبود!

اینها اگر چند جا درست تصمیم می گرفتند واقعه کربلا رخ نمی داد؛ مثلاً آن زمانی که مردم پشت کاخ ابن زیاد جمع شدند، فقط کافی بود مقاومت کنند! یکی یکی امتحان هایشان را باختند. ترس ها بیشتر شد. افرادی که پشت مسلم بودند، مسلم را تنها گذاشتند.

به صورت کلی اگر کسی از چیزی زیاد بترسد، شیطان از همانجا به او ضربه می زند و او را وادار می کند طبق خواسته او عمل کند. اگر کسی بخواهد (در برابر وسوسه شیطان) کوتاه بیاید، چنین امتحان های سختی برایش خواهد بود.

البته باید در نظر داشت که اگر همه از جان دادن بترسند این امت ذلیل خواهد شد.

۱. مسلم که از اوضاع هانی بی اطلاع بود، یکی از یاران خود را به دار الاماره فرستاد. همین که دانست وی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و زندانی شده است، به منادی خود گفت، شعار یا منصور امت در میان مردم سر دهد، و این شعاری بود که در مواقع جنگی به کار برده می شد. دیری نپایید که چهار هزار نفر در اطراف خانه هانی فراهم آمدند. مسعودی در کتاب مروج الذهب آورده است که ساعتی نگذشت که هیجده هزار مرد گرد او جمع شدند. مسلم به طرف قصر ابن زیاد حرکت کرد. عید الله که از مسجد بازمی گشت مأمورین به وی اطلاع دادند که مسلم قیام کرده است. ابن زیاد بلافاصله خود را به داخل قصر رسانید و درها را بست و خود را در گوشه ای پنهان داشت. ابن زیاد با آنها که در قصر بودند که از بالا سر می کشیدند و لشکر مسلم را زیر نظر داشتند یاران مسلم به سوی آنها که در قصر بودند سنگ پرتاب می کردند و آنان را دشنام می گفتند و مادر و پدرش را به باد ناسزا می گرفتند. پس ابن زیاد کثیر بن شهاب را فراخواند و به او دستور داد به همراه آن دسته از قبیله مذحج که فرمانبردار او هستند بیرون رود و مردم را از یاری مسلم بن عقبیل باز دارد و آنان را از جنگ بترساند. محمد بن اشعث را نیز مأمور ساخت با آن دسته از قبیله کنده و حضرموت که فرمان او را پیروی می کردند به میان مردم بروند و آنان را از گرد مسلم پراکنده سازند، و پرچم امان برای پناهندگان ترتیب دهد، و برای عده ای از اشرار مانند همین دستور را صادر کرد. و بقیه سران و مردم کوفه را نزد خود نگه داشت. زیرا که شماره مردمی که با او در قصر بودند اندک بود. بدین جهت به شدت در هراس بود، مردم که در اطراف مسلم بودند و هر آن بر تعدادشان افزوده می شد تا شامگاه درنگ کردند، و هر چه می گذشت کار بر آنان سخت تر می شد. عید الله به عده ای از اشراف که با وی بودند گفت که به میان مردم بروند و به آنان وعده امتیازات و بخشش بسیاری را بدهند، و آنها را که از فرمان وی سرپیچی کنند از محرومیت و عقوبت بترسانند. کثیر بن شهاب در این باره بسیار سخن گفت، و آنان را از خطر ورود لشکر از شام بیم داد. مردم نیز همین که این سخنان را شنیدند به تدریج پراکنده شدند و راه خانه های خود را پیش گرفتند. بسیاری از زنان نزد فرزند و برادر خود آمدند و از آنان خواستند که به خانه برگردند و به ایشان گفتند: این جماعت که در اینجا هستند مسلم را کافی است. از یک سو مردانی بودند که دست فرزند و یا برادر خود را می گرفتند و به وی می گفتند: چنانچه فردا مردم شام برسند، شما در جنگ با آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟ پس مردم همچنان پراکنده می شدند تا آنکه تعداد یاران مسلم به پانصد نفر کاهش یافت. همین که تاریکی شب فرا رسید باز هم تعداد دیگری متفرق شدند، تا آنجا که مسلم پس از خواندن نماز مغرب تنها سی نفر بیشتر را در آنجا مشاهده نکرد. هنوز به در مسجد نرسیده بود که دید زیاده از ده نفر با وی همراه نیستند، و چون پای از در بیرون نهاد، یکه و تنها شد و هیچ کس با او نبود.